

نصرت‌الله نوح

(۱۳۹۹ - ۱۳۱۰)

"چلنگری" دیگری که از میان ما رفت!

سیاوش رنجبر دائمی

درگذشت نصرت‌الله نوح (۱۳۱۰ سمنان - ۲۱ مرداد ۱۳۹۹ استنفورد آمریکا) طنزپرداز پُرآوازه‌ی ایران، پایانی‌ست بر فصلی از تاریخ ادبیات و روزنامه‌نگاری ایران.

نوح به گفته‌ی خودش یک «عضو ساده‌ی حزب توده» بود. کسی که هرگز وارد دهلیزهای قدرت یکی از بزرگترین تشکلهای چپ ایران نشد. اما او نیز چون استاد و رفیق عالی‌قدر خویش، محمد علی افراشته (۱۲۸۷ - ۱۳۳۸ اردیبهشت ۱۳۳۸ صوفیه)، از نوجوانی به آرمان‌های سوسیالیسم و برابری اعتقادی جدی داشت. از شماره‌های اولیه‌ی نامه‌ی چلنگر، قوی‌ترین نشریه‌ی فکاهی تاریخ معاصر ایران که در روز پنجشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ به چاپ رسید، نام "نوح سمنانی" در صفحه‌ی ۳، که مخصوص ادبیات محلی بود، پدیدار شد.^۱ نوح بیست ساله همکار ثابت چلنگر می‌شود و فن طنزنویسی را از افراشته و ابوتراب جلی می‌آموزد. او همچنین شاهد تحولات درون تحریریه‌ی چلنگر می‌شود و دیده‌های خود را به حافظه‌ی استثنایی خود می‌سپارد.

توقیف‌های پی‌درپی چلنگر و استفاده‌ی مکرر از امتیاز روزنامه‌های دیگر، سبب نمی‌شود که ارتباط میان نوح و افراشته تضعیف شود. اما با کودتای ۲۸ مرداد، حمله‌ی اوباش به دفتر نشریه چلنگر و فرار افراشته از ایران در زمستان ۱۳۳۳، این رابطه‌ی عمیق انسانی و فکری و فرهنگی به کلی گسسته می‌شود.^۲

نصرت‌الله نوح درست یک ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد، در تاریخ ۲۸ شهریور دستگیر می‌شود.^۳ پس از سه سال حبس و سپری کردن دوران زندان شاهنشاهی در سال ۱۳۳۵،^۴ نوح راه تبعید را انتخاب نمی‌کند. در ایران می‌ماند و به تدریج وارد عرصه‌ی مطبوعات داخل کشور می‌شود. همراه با برخی از "چلنگری‌های" سابق، در نشریه‌ی توفیق و سپس در روزنامه‌ی کیهان قلم می‌زند. حضور نوح و همفکران در چنین نشریاتی سبب شد تا پس از انقلاب داریوش همایون گله‌مند بگوید که در دهه‌ی ۵۰، مطبوعات ایران عملاً دست چپ‌ها بود!

بحران اقتصادی-سیاسی رشد‌یابنده‌ی حکومت محمد رضا شاه پهلوی فرصتی می‌شود برای احیاء دوباره‌ی نشریاتی که سال‌ها زیر تیغ سانسور و سرکوب می‌نوشتند و سرآخر نیز از نوشتن محروم شدند. آزادی نسبی پدید آمده از آبان ۱۳۵۷ سبب شد تا نشریه‌هایی چون فردوسی، تهران مصور، سپید و سیاه و دیگر نشریاتی که در اوایل دهه‌ی ۵۰ توسط دولت هویدا تعطیل شده بودند، باز منتشر شوند و روی میز دهکده‌های روزنامه‌فروشی قرار بگیرند. اما نشریات نزدیک به حزب توده تا پس از ۲۲ بهمن در انتظار انتشار ماندند.^۵

در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۵۸ روزنامه‌ی آیندگان مصاحبه‌ای با منوچهر محجوبی و نصرت‌الله نوح منتشر کرد و از این راه انتشار دوره‌ی جدید چلنگر را به افکار عمومی نوید داده شد.^۶ اما چلنگر هرگز منتشر نشد و آهنگر پا به میدان مطبوعات گذاشت که داستانش را در گفتگوی زیر می‌خوانیم. آهنگر-محجوبی و نوح - تنها ۱۶ شماره مجال انتشار یافت و پس از توقیف‌های گسترده‌ی بسیاری از مطبوعات نو ظهور و قدیمی، که اولین آن‌ها روزنامه‌ی

چلنگر وابسته به هیچ گروه سیاسی
نخواهد بود

معاونین و کارکنان میرو، و کسب یابویی روزنامه را میسر است. در سال ۱۳۵۷ سرود آمدن این انتشارات به وسیله معاونان فرمانداری تکلیفی مجامع و در مقام قیاس سرحد به اهمیت اعلام و اعلام به ساحت به زلفان اعلام از آنجای مجموعه معرفی به نام سرحدی، این روز را زیادهای

مهر آهویی از مهر آهوانی، کشتیگاه و
پارامانتاخ (شمسه تهرام تهرام) سیم
سیمیران کارکنان و در عهد عرت ام
چون سیمیران قاضی قاضی ان نشان
مخلوق برید و سیمیران کیمیران مجبور
خاک و کشتی کیمیران
که در آهوانی از مهر آهوانی
بست در کشتی کیمیران کیمیران کیمیران
که در آهوانی کیمیران کیمیران

[illegible][illegible]

آييندگان - دوشنبه ۲۰ فروردين
۱۳۵۸ - صفحه ۶
شماره ۳۳۲۸ - سال دوازدهم

نیانکدر
 محمد علی افراشته
 کاغذ کاغذ کاغذ
 بی نظیرت مردان
 نامہ
 عسکر

میرزا اسحاق خان
 نصرت اللہ نوح

٬بناور این اگر نام چلنگر یعنی «چپ» بگذارید همه آنها که از چپ، مطلقاً دلبسته و مدعی و معوکرانیک دارند، با آسایش فعالیت، چلنگر چپ خود را بخوانند و آنهاکه تعصب دارند، آن همین ابتدا خریدار چلنگر نباشند و از آن نوع بلاهایی کمرمیر روزنامه های «خبر امروز» می آورند، برسر چلنگر بناورند و به ما تهمت قریب و خنده نزنند.

در هر صورت راهی پوستگلاخ است که
باید طی کنیم. اگر چند نفر از ما بوشجند در
پوش گروه کلیری از مردم از حرف ما بشنوند
توانند شد و ما حسین را متقاعد.

● در آغاز فریبندگان چشنگر چه کسانی هستند؟ چگونه می‌خواهند آنرا اداره کنند؟

محجوبی : شروع کار ہوا کرو ہوا مائندہ

در چنگل است، ولی طبعاً با موی از طنز و هوسان و متزیه‌بران چنان تقویت شده است، تا که او در بدن شاه با خود را گنم یا به تنها که کسی از انتشار چنگلک معافاوند نیست ظلمی نموده باشد. اما اداره چنگل را یک شورای دبیران و مرکب از پنج طنز نویس و دو کارکنان توسط به عهد دارد و در عین حال هر یک از این هفت نفر می‌تواند عضو هیئت یا سازمان سیاسی خاصی باشد، چنگلک البته به هیچ یک از گروه‌های سیاسی نخواهد بود.

نوح : نویسنده‌گان چلنگر اغلب کسانی
استند که با افزایش و روزنامه چلنگر کنار
زردماند ، البته چهره های تازه ای هم به ما
روستماند ، در آینده نیز خواهند پیوست
دوره روزنامه نیز بصورت مستمعی خواهد
روز و در پیوسته ششمنی است درسم ، شورای
روستمان پس از بررسی و تشخیص هر مطلب
در انتخاب باید این آزاد است . فعلا گروه
از پیشه شاعر نویسنده و دیگر کارکنان روست
شکل شود که مسلما در آینده به این تعداد
شانه خواهد شد .

سوی آنکه مصیبت را می‌آورد کنند - اما پیش حال طاغوت را برهم زنند -

نوع آن همیشه تنوع بوده و همه کسانی که از راه بیادری و آگاهی خود را قدم برپا داشتند، با مشکلات و دگرگونی‌های مواجه بودند. ما با زبان هنر حقایق را خواهیم گفت. مخاطب ما مردم کوچه و بازار هستند، پس کسانی که با حقایق ما قهر دارند از میان ما و افکار ما از چشم‌ها نروند. این را باید به

آتشا کرد ، طرح انتقادات و منعکس کردن
پارسانه ها و نیاز های جامعه برای بهبود آن
ضرورت دارد و ما مطمئنیم که در این قضایای
پهنایم با زبان طنز حقیق و رک به یک گوش مردم
التماس به شکل کلاسیک دهیم که در این باره

● با توجه به گزارش‌های هائی که به

محبوبی : مسائل ایست که آیا ما از
ظن و شوقی و روح شاد آن ، برای شکستن
بیت مسائل جدی استفاده میکنیم یا
برای تلطیف آنها در جهت پذیرش تسویه
های شان .
اگر نظر این باشد ، ما در هر دو طریق

قدم خواهم زد. آنجا که لازم باشد، ایستاده باشم. این را پیش از آنکه پرسنال گرفتار شده های تازه یا ساواک های تازه بینجامد، خواهم نوشت و یکسان دانایم به تمام مقامات و شخصیت های مهم و غیر مهم. خواهم گذاشت بر روی یک جاکتی که بزرگ شود. البته بلافاصله بگویم که ما مرزی برای شوخی نداریم و آن

اما در برخورد این قلندر باغشای عیوس
محاضر گوششی خواهیم داشت تا ضمن تعلیف
از رفتن به سوی آن نوع طنز و شوخی
که خالق بی‌خیالی و بی‌گیری است پرهیز
کنیم.

برای این خورد ، بدانیم که مردم همواره
در تلخ‌ترین لحظات ، از ملز می‌درد گرفته‌اند تا

آیندگان^۶ بود، عملاً پایان حضور فعال بسیاری از روزنامه‌نگاران کشته‌کار و با تجربه از جمله نصرت‌الله نوح را در عرصه‌ی مطبوعات رقم زد.

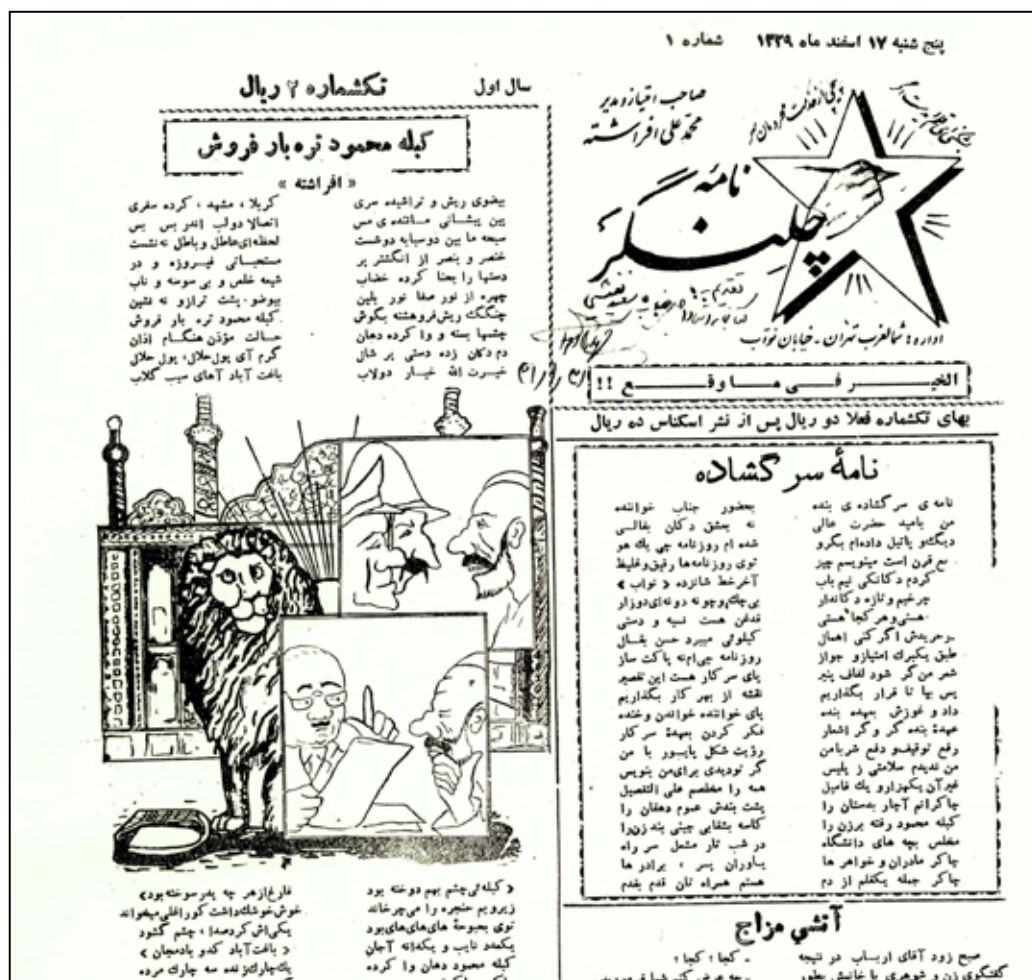
متن پیش رو شامل فرازهایی از گفتگوی تلفنی نگارنده‌ی این سطور با زنده‌یاد نصرت‌الله نوح است که در فروردین ۱۳۹۳ هنگام تحقیق درباره‌ی تاریخچه‌ی روزنامه‌های چلنگر و آهنگرانجام گرفته است. هدف این گفتگو پیدا کردن شناخت دقیق‌تری از ماهیت این دو نشریه، نوع روابط هیئت تحریریه‌ی چلنگر و آهنگر با حزب توده ایران و دیگر حوادث مهم در این ارتباط می‌باشد. استاد نوح با کمال محبت حاضر شدند خاطرات خود را برای نگارنده بازگویند.^۸ برخی از نکات مطرح شده در این مصاحبه به تفصیل بیشتری در مجموعه‌ی یادمانده‌ها و بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی که هر دو چاپ آمریکاست آمده‌اند؛ اما این گفتگو شامل نکات تازه و بکری است که پیشتر چاپ نشده و به فهم بهتر واقعیت آن دو نشریه، سبک کار آن‌ها و رفتار حزب توده با چنین نشریاتی یاری می‌رساند. همچنین بر جنبه‌هایی از شخصیتی استثنایی چون محمد علی افراشته و همچنین شاگرد و رهروی وی نصرت‌الله نوح باریکه نوری می‌اندازد که در مطالبی که این روزها در سایت‌های مختلف نوشته شده، بازتاب نیافته است.

نگارنده مدیون محبت بنفشه مسعودی و ناصر مهاجر در تنظیم مقدمه و متن این مصاحبه است.

گفتگوی سیاوش رنجبر دائمی با نصرت‌الله نوح - ۲۳ فروردین ۱۳۹۳

سیاوش رنجبر دائمی: جناب آقای نوح، از شما خواهش می‌کنم از رابطه‌ی میان نشریه‌ی چلنگرو حزب توده ایران بگویید. رابطه‌ی حزب و نشریه به چه صورت بود؟ گویا ابهام و شک و تردیدهایی...

نصرت‌الله نوح: هیچ ابهام و شک و تردیدی وجود ندارد. افراشته تا آخرین روز زندگی‌اش، خودش را یک توده‌ای می‌دانست.



تیتیر روزنامه بود:

«بشکنی ای قلم ای دست اگر

پیچی از خدمت محرومان سر»

از روز اول شعار نشریه‌ی چلنگر همین شعر بود. در ۱۴ آذر،^۹ وقتی منزلش را غارت کردند، این بیت را تبدیل به یک قصیده کرد که در آخر قصیده می‌گوید:

«خانه‌ام غارت اوباشان شد

این یکی دیگ گرفت آن دفتر

که چه سر خم کنم از این طرفی

اینچنین سر برود زیر تبر»

افراشته همیشه می گفت: من توده‌ای مادرزادم! و یک شعر هم با همین عنوان دارد: توده‌ای مادرزاد. تا آخرین روز زندگی اش هم توده‌ای بود. هیچ وقت، ضعفی از نظر ایدئولوژیک نداشت.

رنجبر دائمی: آیا کمیته‌ی مرکزی حزب توده یا کمیته‌ی انتشارات حزب توده که مسئول آن داوود نوروزی بود، به افراشته و چلنگر خط سیاسی حزب را دیکته نمی کردند؟

نوح: هیچ وقت خط نمی دادند. روزنامه‌های حزب - ارگان علنی - وقتی منتشر می شدند، همه در مسیر خط مشی حزب بودند. افراشته هم همان روزنامه‌های علنی، راهنمایش بود. جلی هم به همین ترتیب. همه‌ی کسانی که در چلنگر کار می کردیم، توده‌ای بودیم.

می دانید که چلنگر ابتدا در چهار صفحه منتشر می شد و یک صفحه‌ی آن به شعر محلی اختصاص داشت. این یکی از کارهای بسیار درخشان افراشته بود. یاد دارم در دفتر چلنگر به من گفت: ما شاعر سمنانی داریم، ولی شعر سمنانی نداریم. من هم تصدیق کردم. گفت: یعنی چه؟ بنشین بساز. به سمنانی شعر بگو! گفتم: بلد نیستم. گفت: بلدی، یاد می گیری. آنقدر گفت تا من شروع کردم به ساختن شعر سمنانی. آن زمان نمی فهمیدم، اما حالا می فهمم چه گنجینه‌ای ست به زبان محلی با مردم صحبت کردن. چندین بار دیدم شعرهایی که ۶۲-۶۳ سال پیش در چلنگر چاپ کردم، بچه‌های این دوره‌ی سمنان می خوانند و از حفظ هستند. البته من مجموعه‌ای از اشعارم را به زبان سمنانی جداگانه چاپ کردم و در اختیار همه هست. این مجموعه را از پافشاری و اصرار و تشویق افراشته دارم. مدیونش هستم.

دوره‌ای بین افراشته و جلی اختلافی پیش آمده بود. جلی مدتی چلنگر از جدا شد و روزنامه‌ی شب چراغ را انتشار داد که چند شماره‌ای بیشتر در نیامد. ۱۰ بالاخره دوستان افراشته و جلی را آشتی دادند و جلی دوباره به چلنگر برگشت. فقط و فقط اختلاف سلیقه در شکل و فرم چلنگر باعث این جدایی شده بود، و نه هیچ چیز دیگر.



قوی‌ترین شاعری که من در زبان فارسی دیده‌ام جلی‌ست. او یک پاورقی داشت با نام کتاب ابراهیم. در هر شماره یک شعر هم درباره‌ی مسائل روز می‌ساخت. در دفتر می‌نشست و دو صفحه‌ی کاغذ جلوی خودش می‌گذاشت.

شماره ۶۱

شبه ۴ آبان ماه ۱۳۴۰

جلدنگر

صفحه ۳

از: ابوتراب جلی

کتاب ابراهیم

۱-
۲۰



تو جوانی بنام «ابراهیم»
که جهان داشت ازده و تیری
همه شهرت داشت ازین و مرد
پیش پت دو پناه می‌بودند
مفل خود را بیای پت قربان
در همه کار، بار ایشان بود
که بشناده می‌فلی شمع خوب
همه چیز در او نیز از جان
سینه او پراز نشان و مدال
دوسه تومان بهای یک شروار
کار یکمعه پت تراشی بود
داخل هر اداره هر منزل
نصب گردیده بود آن بالا
بود برایش قوی هیکل
چونکه می‌کرد چشم‌دور باز
نمونه‌ها از پیرایش می‌آورد
ملک مغرور از او می‌کرد
بود از پیر او دوا و حکیم
همه پت «پن‌سایین» بود
پت خداوند ملک هستی بود
گرچه خود جان نداشت، جان‌میداد
مینمودند پیر پست تبلیغ
حافظ خانه و دکان شامت
حافظ قاطر و الاغ شامت
لقب پت دوش سپاه گشته
واجب اقبال باشد و پیرین
بسیار از ملک خود نیمه
بقیه در شماره آید

از: نقیض پور

صلح ما طاقت شو دیروز

صلح کل، آزادی ملت هاست
صلح، آزادی است و شادی و عشق
صلح، سرمایه‌ی سعادت ملک
صلح ما، طاقت خود پیروز

خلافت‌کار!

که پس بی‌تربیت و فحاشی است دور
مینود و لاف‌زنان از طرف او مورد تعرض
فراتر می‌گردد در اثر این برخورد، علاوه
بر اینکه صدمه روحی شدیدی به امیر
هوشنگ خان وارد می‌آید، تعدادی از استان
ها نیز بر زمین افتاده میشکند و از این راه
ضرری بی‌وجه ناچیز به هوشنگ خان می‌رسد که با
توجه به تبعیضات اخیر هیئت محترم دولت
در مورد سرنه جولی درج‌شده می‌باشد و
تصور می‌رود این حادثه با نفقه قلیسی و
تسلطون اختلال در موقعیت دولت صورت
گرفته باشد و چه بسا که حال شرکت‌داران
غاصبت نیز در این پیش‌آه است و دولت
باشنده از طرف دیگر طبق مبادی دینی که
بهداری کارخانه ازضارب و مشروب سبیل
آوردده چنین بر می‌آید که به نفس ضارب
خسارتی جزیر پت غرض کوچک بخور ۳
سانچین در مغز و غرض دیگری در پیش
صدمه دیگری وارد نشده که ازغرضها
طبق اظهار پزشک مربوطه قابل اعتنا
نیوه و با یکی دو بار باسنادنایل درمات
در عوض به آقای امیر هوشنگ خان که بنا
بر تربیت عالی خانوادگی بسیار رفیق‌القلب
و حساس است صدمه روحی بر درگی وارد
شده و چه بسا ممکنست که قلب او نکند
خورده و احتیاج به پندام و مداخله و استراحت
داشته باشد.
علی‌احمال هیئت بالرس که بافت
لازمه جوان‌نفعیه را مورد بررسی فرارداشته
بلافاصله زیر
۱- طبق صورتجلسه محلی که با مقامی
موم و دمای قسطنطنیه مختلف کارخانه رسیده
و شروع تراژدی از طرف علی فرزند محمد
داشته اند.
۲- توجه باین قست که علی فرزند
بکفر پیشخدمت بی‌وفاست و بی‌وفای
طیقه «سج» میباشد تربیت خانوادگی ندارد
و در عوض امیر هوشنگ خان در محیط
سالمی بزرگ شده و از کمالات و معانی اخلاقی
آشنا شده و به کارهای خود می‌پردازد

چند خط شعر می‌نوشت و چند خط برای پاورقی. درست مانند اینکه بخواهد مقاله بنویسد، با همان سرعت شعر می‌سرود. به خاطر اختلاف سلیقه درباره‌ی شعر و روزنامه و وسایل کار بود که از هم جدا شدند. جلی به چلنگر بازگشت.

چلنگر در دوره‌های مختلف با سد سانسور برخورد کرد. یک مدت که به قول خودش "هوا خوب بود"، راحت‌تر می‌نوشت. مثلاً وقتی درباره‌ی اعلامیه می‌داد، "چلنگر باشی" هم یک اعلامیه می‌داد. درباره‌ی سرلوح اعلامیه علامت تاج می‌گذاشت، و افراشته به کاریکاتوریست‌ها گفته بود که تصویر یک دیزی بکشند که شبیه تاج بود. این دیزی را در بالای اعلامیه به جای تاج می‌گذاشت و می‌گفت: ما می‌فرماییم چه و چه... درست انگار شاه دارد صحبت می‌کند. همیشه جمله‌ی اول را با «ما» شروع می‌کرد و می‌نوشت ما این را می‌گوییم... گاهی اوقات هم از طرح پرده برای نشان دادن درباره‌ی استفاده می‌کرد. مصداق این شعر سعدی:



یعنی بین نظامی‌ها و شاه حرف پیش آمده. رایت به معنای پرچم است و پرچم هم در دست ارتش است، معنای دیگر پرده هم پرده‌دار یا دربار است. گاهی پرده را به جای دربار نشان می‌داد. گاه از کلاه نظامی نصفه، بدون آنکه صورتی داشته باشد استفاده می‌کرد. وقتی نمی‌توانست شاه را بکشد، کلاه را طوری می‌کشید و مطلب را جوری می‌نوشت که برای خواننده مشخص باشد که شاه منظورش است. ۲۳ تیر ۱۳۳۰ یا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که توقیف شد؛ ۱۱ هفت یا هشت شماره با امتیاز نشریه‌های مختلف درآورد. با عناوینی چون پیشگامان، شطرنج سیاسی، رحمت، زحمت و... خلاصه دوستان امتیازات نشریات را پیش افراشته می‌گذاشتند تا هر وقت چلنگر توقیف شد و یا گیر کرد، از آن‌ها استفاده کند.

از اول تحلیل حزب دربارهی مصدق، اشتباه بود. همین تحلیل غلط باعث شده بود که کمیته‌ی مرکزی حزب به دو جناح تقسیم شود. گروهی کارهای مصدق را درست می‌دانستند و یک عده هم مصدق را قبول نداشتند. چلنگر هم همین طور میان زمین و هوا مانده بود و بیشتر به مصدق نیش می‌زد تا ۳۰ تیر. بعد از ۳۰ تیر حزب نه تنها به مصدق حمله نکرد که به نوعی مدافع او شد. چلنگر هم از آن تاریخ به بعد به مصدق حمله نکرد. به نوعی از مصدق حمایت هم می‌کرد؛ تا آخرین روزهای ۲۸ مرداد. چلنگر با مصدق شوخی می‌کرد؛ شوخی‌های محترمانه. ۱۲ اما تا قبل از ۳۰ تیر با مصدق چپ افتاده بود. گاهی شعرهای بسیار بدی هم می‌ساختند. جلی می‌ساخت، بچه‌های دیگر هم می‌ساختند و خود افراشته هم می‌ساخت.

رنجبر دائمی: آیا شعرهایی که شما از آن به عنوان "شعرهای بد" یاد می‌کنید، می‌تواند نشانه‌ی وابستگی یا نزدیکی افراشته به طیف ضد مصدق در کمیته مرکزی حزب باشد؟

نوح: نه، حرکت مصدق را قبول نداشت. مثلاً وقتی مصدق با ترومن مذاکره کرد، افراشته نوشت:

«رفت و دُم به ترومن زد دستمال

مثل یک کشور بی استقلال». البته منظور از دُم همان تخم است. خُب یعنی انتقاد داشت که چرا با ترومن مذاکره می‌کنی و نمایندگان‌ش را می‌پذیری؟ در این حد بود. اما بعد از ۳۰ تیر. دیگر با مصدق با ملایمت صحبت می‌کرد و به

او حمله نمی‌کرد. از جبهه‌ی ملی در این مقطع اگر تعریف نمی‌کردند، بد هم نمی‌نوشتند.

شماره ۲ پنج شنبه ۲۴ اسفند ماه ۱۳۳۹ چلنگر

از : ستوده

حافظ صلح



حافظ صلح جهانی، ترومن صلح ول میکند از بپ افکن از عطایای جناب ایشان صدی هشتاد کره صلح نشان نه دهستان و نه شهرستان ماند نه دیستان نه دبیرستان ماند کره آن کشور صلح آرام شده یک بارچه دارالانام نه پدر مانده در آن نه مادر نه معلم نه لاله نه توکر بچه چون ورد زیبات شب وروز تف بغور پدر جنگ افروز!

آگهی احضار!

به آقای ابوتراب شهرت جلی هنر شاعر ولایت اخطار میشود که چنانچه بعضی رویت لقای سه روز شعر خود را بدقت روزنامه نقرستند الی یوم قیامت این قسمت از روزنامه سفید گذاشته خواهد شد!

شعر آقای جلی عالی است جای آقای جلی عالی است

مجله شعر ابوتراب جلی

امنیه هشتی حسن را دست بسته می آورد و گوید:



گزارش میدهم من چته چته مقصر آمده یادست بسته

هشتی گوید:

مرغی، پنهانی تمدد اعصاب برو عزیز دل امنیه جان بگیر و بهواب

امنیه میروود هشتی به هشتی

ماری شد دهان دروازه غار
«یکی دوتاب میخورد»
تفک، ای ایس و مونس من!
کجهان ذات اقدس من!
برا تکیه، ای مرا همه چیز
تفک من ای تفک عزیز!
که در زیر سایه ات هستم
هر چند شیره ای هستم

حسن دو باز کن! دوباز کن!
من دوباز کن، دوباز کن!
کن، فحش و تفک آورده ام
کن کوه تفک آورده ام
م جلب آورده ام از بشمار
و رنگین کن، عرق، تریاک بیار
جاکش کن که غیلی خسته ام
و را هم درموبله بسته ام

هشتی حسن گوید

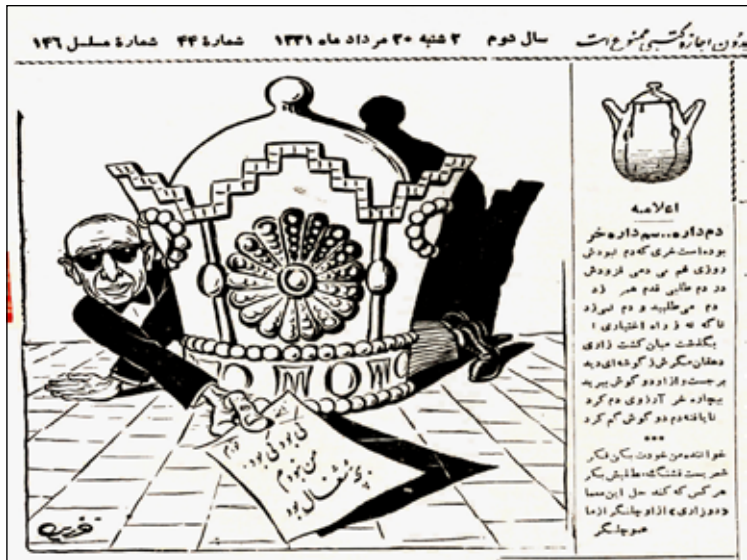
ای ظالم جفا پیشه
د ای غدر ترا ریشه
بوا دارم و نه نان نه لباس
آن کن بهضرت عباس

نامه فکاهی و سیاسی چلنگر

روز انتشار پنجشنبه ها

اشترک سالیانه ۱۰۰ ریال

ششماه ۶۰



رنجبر دائمی: من چند شماره‌ی چلنگر را بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دیده‌ام، باز لحن کمی تند بود. انتقاد اصلی به دولت مصدق برای عدم محاکمه‌ی قوام بود.

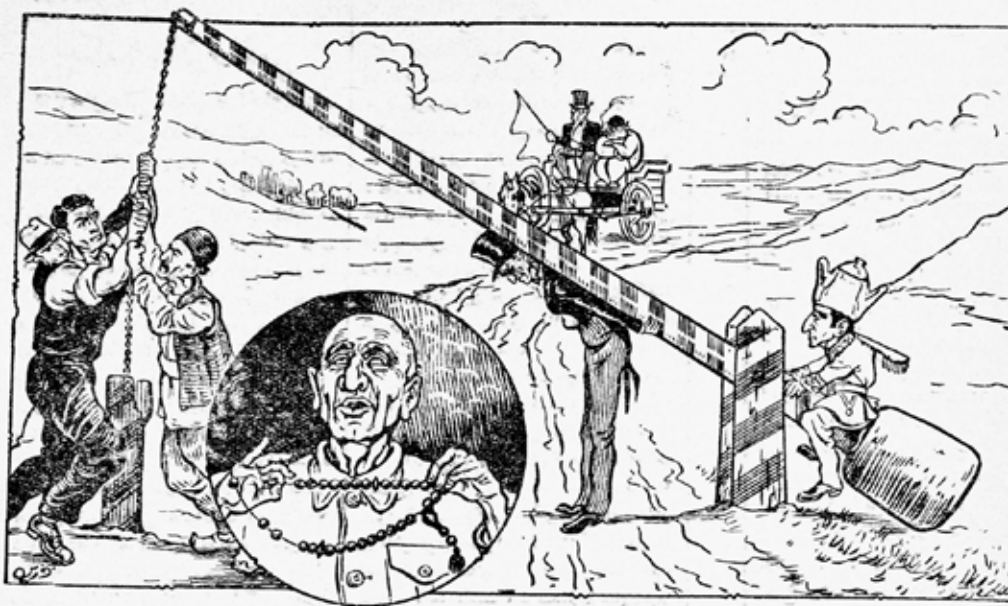
نوح: بله، انتقاد به این بود که چرا قوام و ارتشیان را محاکمه نمی‌کنید!

رنجبر دائمی: در شعر «ملت فاتح» و همین طور در کاریکاتور «ملت فاتح»، هیچ به مصدق اشاره‌ای نمی‌کند. به نظر می‌رسد که مصدق را از ۳۰ تیر کاملاً جدا می‌کند.

نوح: بله، جدا می‌کرد و بیشتر به بقایی می‌پرد و دیگران.

رنجبر دائمی: از سال ۳۰ به بعد بارها چلنگر توقیف شد؛ اما با نام‌ها و عنوان‌های دیگر و در همان فرمات و اندازه و صفحه‌بندی چلنگر منتشر می‌شد.





بالاخره بعد از چهار پنج روز هطلی و موش کشی « قبله عالم » و « شیوخ سنا »
 ۳۰۰ استخاره راه داد که قطع رابطه رسماً اعلام شود

روزنامه

پیش‌تازان

شاه و هیئت او
 شاه و هیئت او
 شاه و هیئت او

شاه و هیئت او

شاه و هیئت او
 شاه و هیئت او
 شاه و هیئت او

شاه و هیئت او

شاه و هیئت او
 شاه و هیئت او
 شاه و هیئت او

نوح: انقدر فرم و اندازه و صفحه‌بندی مشخص بود که همه متوجه می‌شدند چلنگر است؛ منتها با نامی دیگر. افرشته اصرار داشت که قطع روزنامه عوض نشود. می‌خواست همه‌ی شماره‌ها یک اندازه باشد تا آن‌هایی که می‌خواهند دوره‌ی روزنامه را جمع کنند، هنگام صحافی شماره‌ها، مشکلی برایشان پیش نیاید و راحت صحافی کنند.

رنجبر دائمی: کاملاً. انقدر این شباهت زیاد است که حتی من که یک شماره از چلنگر کاغذی را ندیده‌ام، خیلی زود متوجه شدم این روزنامه هم یک شماره‌ی دیگر از چلنگر است و فقط نامش عوض شده. تا جایی که می‌دانم، آخرین شماره‌هایی که اسم و آرم چلنگر را دارند، در حول و حوش فروردین ماه ۱۳۳۲ است. از فروردین ۳۲ به بعد نشریه با نام‌های دیگری منتشر شد.

نوح: نه، همیشه چلنگر بود. البته با هر توقیف اسم نشریه عوض می‌شد. اما صفحه‌بندی و قطع و آرم را طوری می‌گذاشتیم که کاملاً مشخص باشد، چلنگر است. تا آخرین شماره با نام چلنگر منتشر شد. آخرین شماره یک روز قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که به دفتر ریختند و همه چیز را پاره کردند و سوزاندند. به همین دلیل آن شماره پخش نشد.

رنجبر دائمی: اگر دوره‌ی نشریه را بین خرداد تا مرداد ۱۳۳۲ را مرور کنیم...

نوح: خیلی تند بود بر علیه شاه و دربار.

رنجبر دائمی: اسامی مثل شب چراغ...

نوح: روزنامه‌ی شب چراغ، قطع چلنگر بود. اما نشریه‌ای دیگر بود و به چلنگر ربطی نداشت.

رنجبر دائمی: یک شماره جلوی چشم دارم به تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۳۲.



نوح: ممکن است که سال ۳۲ یک بار هم از امتیاز شب چراغ استفاده کرده باشیم. من الان حضور ذهن ندارم.
رنجبر دائمی: سیستمی که برای اثبات چلنگر بودن این نشریات استفاده می کردید واقعاً جالب است. نام نشریه مرتب عوض می شد. من شماره ای دارم به نام صلح دنیا، مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۳۳۲ منتها هر بار بالای صفحه جمله ای می بینیم...

نوح: مثلاً «صد بار به توقیف کننده ی چلنگر لعنت!»

رنجبر دائمی: یا «بر چلنگر آزار لعنت». پس با این حساب همه ی نشریاتی که چنین پیام هایی دارند، ادامه ی چلنگرند؟



نوح: درست است.

رنجبر دائمی: می‌توانیم بگوییم وقتی چلنگر نمی‌توانست با نام خودش منتشر شود، با نام‌های دیگر انتشار می‌یافت، تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ .

نوح: همه‌ی این نشریات را خود افراشته، سنگسری و جلی منتشر می‌کردند؛ با اسامی مختلف.

رنجبر دائمی: پس افرشته تا مرداد ۳۲ انتشار روزنامه را ادامه داد؟

نوح: بله گفتم آخرین شماره روز ۲۸ مرداد بود. یک روز قبل آماده شده بود برای پخش. شب ۲۸ مرداد ریختند به دفتر روزنامه و چاپخانه. حمله شروع شده بود. آن شماره روز ۲۸ مرداد پخش نشد. سوخت و پاره شد. دیگر افراشته مخفی شد. جلم را گرفتند.



رنجبر دائمی: اول مرداد چلنگربا نام رنگین کمان منتشر شد [...] یک شماره‌ی از چلنگربا نام «جاجرود» در روز ۱۱ تیر دیدم که در سر لوحه‌ی آن نوشته شده: «هفده بار بر چلنگر آزار لعنت!»

نوح: بدین معناست که هفده روز است چلنگر با نام چلنگر درنیامده. من تا آخرین شماره‌ی دوره‌ی چلنگر را داشتم. تصمیم داشتم همان طور که کارهای افرشته را منتشر کردم، کارهای جلی را هم به انتشار برسانم. جلی استاد بود. او زنده بود و روزی به من گفت که مشغول جمع کردن آثارش است و می‌خواهد منتشرشان کند. مشکلی این بود که دوره‌ی کامل چلنگر را نداشت. من گفتم: دوره‌ی کامل خودم را می‌آورم خدمتتان. هم دوره‌ی چلنگر و هم ۵ یا ۶ کتابی که از جلی منتشر شده بود و من آن‌ها را داشتم، همه را صحافی شده به خودش تحویل دادم. او هم به انتشارات گوتنبرگ داد تا چاپ کند و آن‌ها هم همه را بالا کشیدند. نه آثار جلی را جمع کردند، و نه دیگر دستم به چلنگرهایم رسید. [محمود] کاشی چی، مسئول انتشارات گوتنبرگ با ما رفیق بود. با هم زندان بودیم. هر وقت پیشش

می‌رفتم، می‌گفت: نمی‌دانم کی این نشریات را برده. تو پیدا کن و من می‌خرم و به تو می‌دهم. گفتم چلنگر که دیگر پیدا نمی‌شود. هر که این مجموعه را دارد قایم کرده و یا دست مخالف‌ها افتاده. در اسناد ساواک حتماً موجود است. رنجبر دائمی: گمان می‌کنم هنوز در کتابخانه‌ی ملی و کتابخانه‌ی مجلس وجود داشته باشد. شنیده‌ام که برخی از دوستان مشغول گردآوری این مجموعه هستند. و همین‌طور شنیده‌ام که دوره‌ی کامل را برای فروش گذاشته‌اند. نوح: حتماً دوره‌ی من است که دست به دست می‌شود. یادتان باشد، دوره‌ای که من داشتم، شماره‌ی دوم چلنگر به جای دو صفحه یک صفحه است. این علامت مشخص می‌کند که دوره‌ای را که می‌فروشند دوره‌ی من است یا نه. از



شماره‌ی اول تا به آخر دوره‌ی من درست و کامل است. فقط شماره‌ی دوم به جای چهار صفحه، دو صفحه است... رنجبر دائمی: البته یکی از مشکلات مجموعه‌های موجود چلنگر در کتابخانه‌های ایران این است که صحافی شده‌اند... نوح: بله، آگهی‌هایی که در چلنگر است در جاهایی که به آن "راهر" می‌گفتم چاپ می‌شد. وقتی دو صفحه را باز می‌کردیم، در وسط هم آگهی می‌گذاشتیم.

رنجبر دائمی: مشکل صحافی چلنگر به خاطر نوع صفحه‌بندی‌اش. وقتی صحافی می‌کنند ستون راست صفحه چپ و ستون چپ صفحه راست از بین می‌روند. نوح: کاملاً درست است.

رنجبر دائمی: تا جایی که من دیدم سبک نگارش و خط چلنگر در ماه‌های پایانی سال ۱۳۳۲ عوض می‌شود. اولاً نوشته‌هایی که امضای خود افراشته را داشته باشد، خیلی کمتر است و غالباً سفرنامه‌ی او به مسکو چاپ شده که خیلی هم مفصل است. صفحه‌ی ادبیات محلی هم به نظر می‌رسد، تعطیل شده.

نوح: ادبیات محلی کم شده بود. روزنامه قبلاً ۴ شماره در هفته بود، در ۸ یا ۱۲ صفحه. همیشه بخش محلی را

شماره ۷۵

شهربانی از انتشار ادبیات معنوی جلوگیری نموده است

صفحه ۳

رنجبر دائمی: درباره‌ی کاریکاتورهای چلنگرپرسی داشتم. کاریکاتورها را چه کسانی می‌کشیدند و چگونه تهیه می‌شدند؟



نوح: از اولین شماره، کاریکاتورهای چلنگر را بیوک احمری می کشید. او در لاله زار، روبه روی کوچه ی فردوسی که تئاتر فردوسی بود، دفتر نقاشی داشت و کار می کرد. خط می نوشت و کاریکاتور می کشید. کاریکاتورهای چلنگر را او می کشید؛ تا مرداد ۳۲. البته در طی دو سه سال شاگردهای احمری هم روی کار آمدند. مثلاً یکی از شاگردانش [بهروز] گلزاری بود. سال های بعد از کودتا هم همیشه او را می دیدم و با هم دوست بودیم. یکی دیگر از شاگردان که زیر دست احمری بزرگ شد و کار یاد گرفت، غلامعلی لطیفی بود که در قید حیات است. لطیفی بعدها حقیقتاً به استادی رسید. و دیگری پرویز کلانتری بود.^{۱۴} [...] یادم است که پدرش رفیق من بود. توده ای بود. یک روز دست پرویز کلانتری را گرفت و او را به دفتر چلنگر آورد و برد پیش افرشته. به افرشته گفت: پسر من نقاشی می کند. می خواهم کار یادش بدهید تا به دردتان بخورد. افرشته هم او را به احمری سپرد. [...] بیشتر کاریکاتورها کار این چند نفر بود. البته خیلی ها هم از شهرستان مطلب و کاریکاتور می فرستادند. کاریکاتور، شعر، داستان های زیادی از



شنبه ۲۴ شهریورماه ۱۳۴۰ شماره ۴۴

شهرستان ها به دست ما می رسید. [علی ممتاز میثاقی] سنگسری مسئول ادیت کردن تمام مطالب رسیده به چلنگر بود. درباره ی زندگی سنگسری به طور کامل در کتاب بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی نوشته ام.^{۱۵} در نتیجه انجام تمام کارهای به قول خودشان "چلنگری کردن" [با او بود]. "چلنگری کردن" به معنای تعمیر شعر است. "چلنگرخانه" محل نامه های رسیده بود و مسئول ادیت کارها سنگسری. او نامه های رسیده را تنظیم می کرد و برای چاپ می فرستاد. اشعار را تصحیح می کردند و بعد چاپ می کردند؛ همین طور کاریکاتورها را. از شهرستان ها خیلی مطلب می رسید. همه را چک می کرد و آنچه به درد می خورد، حتا اگر اشکالی هم داشت رفع می کرد و برای چاپ می داد.

رنجبر دائمی: پس کاریکاتورهایی که در صفحه ی یک بود...

نوح: همه ی کاریکاتورهای صفحه یک کار احمری بود. کم کم کارهای گلزاری هم در صفحه ی یک چاپ شد.

رنجبر دائمی: کاریکاتورها چگونه کشیده می شد؟ منظورم موضوع و تم کاریکاتورهاست.

نوح: ما هیئت تحریریه داشتیم. جمع می شدیم و هر کس هر سوژه ای داشت می گفت. مثلاً افرشته سوژه ای را می پسندید و می گفت تو خودت شعر بساز روی همین سوژه. سوژه ای را دیگری مطرح می کرد و افرشته می گفت: این به درد کاریکاتور می خورد. آقای احمری شما این سوژه را بکش! او فوری سوژه را یادداشت می کرد. یعنی همه در تحریریه برای انتخاب سوژه و تم و موضوع شرکت داشتند.

رنجبر دائمی: شعرهایی که همان عنوان کاریکاتورها را دارند، مثل "ملت فاتح"، ۳۰ تیر و... هم در چلنگر کم نیست. نوح: این نوشته ها که مطالب اصلی بود را یا سنگسری می نوشت یا افرشته و یا جلی. مطالب این سه نفر همیشه در صفحه ی اول بود. کاریکاتور هم برای برخی از شعرها تهیه می شد.

رنجبر دائمی: اول شعر سروده می شد بعد کاریکاتور کشیده می شد؟

نوح: نه بسیاری مواقع همزمان تهیه می شدند. تحریریه کارش همین بود. یا اینکه شعر می ساختند و می آوردند و بعد افراشته می گفت روی این شعر، کاریکاتوری کشیده شود.

رنجبر دائمی: موضوع کاریکاتور چطور تعیین می شد؟ بعضی از این کاریکاتورها از لحاظ سیاسی پیام بسیار روشنی دارند و تند هستند.

نوح: خواننده های شهرستان ها هم دیگر خط روزنامه را می شناختند و دست شان آمده بود؛ همان ها که مطالب می فرستادند را می گویم. آن ها هم می دانستند در نوشته های شان تا کجا می توانند تند بروند. اگر نوشته خیلی تند بود و به محتوای روزنامه نمی خورد، چاپ نمی شد. ولی بیشتر چیزهایی که می رسید و قابل چاپ بود، همه چاپ می شد. رنجبر دائمی: به عنوان مثال در یکی از چلنگرهای ماهانه، کاریکاتور معروف مصدق است که دایره زنگی در دست می رقصید برای عمو سام و... چطور تصمیم گرفته می شد که چنین کاریکاتوری کشیده شود؟

نوح: افراشته موضوعی را می گفت و بچه ها می کشیدند. پایین کاریکاتورها هم غالباً اسامی شان خیلی ریز نوشته می شد. مثلاً گاهی گلزاری است که مشخص می شود. امضای بیوک احمدی، "بیوک" بود. البته برای من خیلی عادی بود تشخیص دادن امضاها. امضای همه را می شناختم. تخلص خلیل سامانی "موج" بود. به شعرا و نویسندگان،

نخل گشت و نمزجات این روزنامه بدون اجازه کتبی ممنوع است سال اول ۵ شنه ۱۴ بهمن ماه ۱۳۴۰ شماره ۹۳

از: خلی
با توام ای نواده فرعون!
ای عوض کرده یار دیگر لون
آلت دست انگلیس شمش
سر آن سره کاه لیس شدی
ملت مصر، مرد و مردانه
تبغ میزد بفرق بیگانه
تا کند خاک مصر را آزاد
از کتب دشتان زشت نهاد
اندر این راه کشته ها داده
بیر و برنا پشاک اقتاده
تو بیرون آمدی ز جله بشر
زدی از پشت سر به او خنجر
طبق دستور، گودنا کردی
شرط خدمت ای بجای آوردی
چیت نفع تو ای جناب امیر
بهر یک ملت گسده و تقیر
تسروت مصر را چپو کردن
جای در «مونت کارلو» کردن
هیچو زالو مکیدن خون ها
باختن در قمار، ملیون ها
تغم کین و تفاق پاشیدن
الکسی پیشوا تراسیفن
پیشوایی که ملت پیدار
بود از دین دشتی بیزار
پیشوایی که بسود در دنیا
تکیه گاهش دلار آمریکا
میشوایی که چون سر خط آمد

از: م. م. سنگری
شیدم کرکی مکار و فرتوت
نودی ز لنگی در کشور لوت
«بحرف عه و تریب خاله»
ز شر شاهد و اشمار «هاله»
بنا که فورمان الاغشور شد
بگوش هالم از تعریف پرشد

بنازم برهوسام و براین تغم!
هیچ تغمی! سیاه و سبز و براق
گلفت و نازک و کوتاه و دلاق
قشنگ و مشت پر کن هر دو سر زود!
بر آنکس آفرین این تغم را کرد!
بیو از انتقابات عمو سام
به آهنگ دیم دیم دیم دیم دیم
به رنگ حاجی و شر و کدا لویه
بزود چوب و بامون و میا لویه
برون آمد ز تغم پیشوا کسی
شش هفتا جوجه پادای کدایی
بنازم برهوسام و براین تغم
بنازم بر چین تغم و چین تغم!
بی شواید روی تغم ملوک
که شد خراج کلا و جوجه لک لک
توام السلطنه با آن کاللات
شده از شکل تغم پیشوامات!

از: افراشته
ای چهارده ساله پالتویی من
ای آنکه به پشت درو رسیدی
هر چند که رنگ و رو نداشتی
گشته یقه ات چو قاپدیسال
پاره پوده چو قلب مجنون
ای رفته بناز و آمده باز
خواهم ز تو از طریق باری
این پهن روی مرو تو از دست

پالتو چهارده ساله
ای رفته سر آستین و دامن
جر غوردی و وصله، پینه پینی
و رفته ای و امل ندری
صد رحمت حق به لنگ پال
چون تکه چوب تکه کین جون
صد پادگرو دکان دراز
امساله مرا تکه پداری
تاسال دگر خدا بزرگست

"چلنگریون" می گفتیم؛ به همه ی کسانی که در دفتر چلنگر کار می کردند. مرتضی مرتضوی با تخلص "شبنم" از همکاران ما بود و... اسامی شان هست.

رنجبر دائمی: ببخشید "ستوده" که بود؟

نوح: خود افراشته. "معمارباشی" هم تخلص دیگرش بود. "ستوده" خود افراشته است.

رنجبر دائمی: چرا از اسامی مستعار استفاده می کردند؟

نوح: مثلاً افراشته بعضی اوقات در یک شماره سه یا چهار شعر داشت. درست نبود در سه چهار جای روزنامه اسم او بیاید. یا "ستوده" و یا "معمارباشی" می گذاشت. جلی هم تخلص های مختلفی داشت. یکی از امضا های جلی، "خفی" بود. "فلانی" هم تخلص جلی بود. سنگسری هم تخلص اش "سنگ پایی" بود.

رنجبر دائمی: پس می شود گفت هسته ی نویسندگان چلنگر چند نفری بیشتر نبودند.

نوح: بله بیشتر ۵ یا ۶ نفر بیشتر نبودیم. کاریکاتوریست ها ۴ یا ۵ نفر بودند. بقیه ی کاریکاتورها از شهرستان ها می رسید. در دفتر "چلنگری می شد"؛ یعنی تصحیح و چاپ می شد.

رنجبر دائمی: تیراژ چلنگر چقدر بود و تا چه اندازه در سطح کشور پخش می شد؟

نوح: من تا هشتاد هزار شماره را به یاد دارم. برای آن زمان رقم بسیار زیادی بود. البته تیراژ های عادی بیشتر روی بیست تا سی هزار دور می زد. اما وقتی شماره ی ویژه [بیرون می دادیم]، چاپخانه هم صدایش در می آمد. ماشین های چاپ آن موقع که مثل حالا نبود. هنوز ماشین روتاتیو نیامده بود.

رنجبر دائمی: چاپخانه های حزب بودند و یا چاپخانه های معمولی؟

نوح: چاپخانه های معمولی که گاه هم عوض می شد. تا آنجایی که من به یاد دارم چلنگر بیشتر در «چاپخانه ی آفتاب» چاپ می شد؛ در خیابان ناصر خسرو. اسم چاپخانه هم در شماره های مختلف آمده.

رنجبر دائمی: آفتاب چاپخانه ای عادی بود؟ ربطی به چاپخانه ی حزب توده نداشت؟

نوح: کاملاً عادی بود و هر کس هر چه می برد چاپ می کرد. ابداً ربطی به حزب نداشت. چاپخانه ی حزب مخفی بود که بعدها لو رفت. البته حزب همیشه دو یا سه چاپخانه داشت. وقتی یکی را می گرفتند و می بستند، دو چاپخانه ی دیگر کار می کرد. بزرگترین و معروفترینش، چاپخانه ی داوودیه بود که [حسن] سبزواری آن را لو داد.

رنجبر دائمی: پس هرگز چلنگر از امکانات حزب استفاده نکرد؟

نوح: نه هرگز.

رنجبر دائمی: چلنگر چطور در سطح کشور پخش می شد؟

نوح: تهران یک مرکز توزیع داشت. پیرمردی بود به نام "سقاباشی" که از دوره ی پهلوی اول موزع بود. در کوچه ی کیهان، مرکزی داشت و از آنجا روزنامه ها را توزیع می کردند. خودشان سهمیه ی شهرستان ها را در دفترشان بسته بندی می کردند به پستخانه می بردند. کارگر هم زیاد داشت. گاهی دو تا سه هزار نسخه از یک شماره برای توزیع در تهران می داد. مسئولیت توزیع با او بود. به هر روزنامه فروشی که می آمد، به نسبت تعدادی که می فروختند و یا حدس می زدند می توانند بفروشند، روزنامه می داد. هر کس روزنامه هایش تمام می شد و کم می آورد، دوباره به "سقاباشی" مراجعه می کرد و تعدادی دیگر می برد. یعنی در تهران مرکزی بود که طبق معمول، روزنامه را توزیع می کرد و اسمش اداره ی توزیع بود. به کسی هم که توزیع می کرد، موزع می گفتند. سال ها بعد که سقاباشی دیگر پیر شده بود، جوانترها جایش را گرفتند.

رنجبر دائمی: همین تعداد انبوه شعر و کاریکاتورهایی که از شهرستان ها به دستتان می رسید، اثبات می کند تعداد

خواننده ی بالای چلنگر را...



نوح: خیلی تعیین کننده و تأمین کننده بود. گاهی سنگسری می گفت: آقای افراشته، باید در فکر یک ویژه نامه باشیم. منظورش این بود که به جای چهار صفحه و یا هشت صفحه، ویژه نامه‌ی ۱۲، ۱۶ یا ۲۴ صفحه‌ای منتشر کنیم. وقتی افراشته می پرسید، چطور؟ می گفت: مطالب زیادی از شهرستان‌ها آمده و جمع شده. نویسندگان چشم به راه هستند. باید برای شان چاپ کنیم. قیمت این ویژه نامه‌ها دو سه برابر چلنگرهای عادی بود. گاه ۱۲ صفحه گاه ۱۶ صفحه. رنجبر دائمی: همین نشانه‌ی این است که چلنگر در شهرستان‌ها هم خیلی خوانده می شد و مرتب هم به شهرستان‌ها می رسید. نوح: بله، خیلی خوانده می شد.

رنجبر دائمی: پس به هشتاد هزار تیراژ هم رسید. همه به فروش می رفت؟

نوح: تیتراژهای عادی بین بیست، سی تا پنجاه هزار در نوسان بود. خوب فروش می رفت. آن اندکی هم که می ماند سر سال، صحافی می شد و دوره‌ای می فروختند. مثلاً چلنگر دوره‌ی اول، سال اول، سال دوم و... به شکل صحافی شده به فروش گذاشته می شد. چلنگر، برای دو سال و نیم منتشر شد. ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ انتشارش آغاز شد تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

رنجبر دائمی: خط چلنگر درباره‌ی حزب زحمتکشان ملت ایران از آغاز و حتا بعدها درباره‌ی بقایی و ملکی و نیروی سوم خیلی تند بود.

نوح: چلنگر همیشه علیه آن‌ها بود. خلیل ملکی را انشعابی می دانست. به دکتر بقایی هم می گفتند رهبر صد و بیست کیلویی.

رنجبر دائمی: کاریکاتورهایی هم هست که او را مأمور به صورت آمریکا نشان می دهد.

نوح: بله، کار دیگری که چلنگر می کرد این بود که تصنیف‌هایی که سر زبان‌ها می افتاد، مثلاً تصنیف "آن یار منست که می رود سربالا" - که روزی تصنیف معروفی بود - می گرفت و روی آن شعر می ساخت. آقای [حسین] مجرد در قدیمی مدیر



روزنامه‌ی شهر فرنگ بود. با افراشته کار می‌کرد. هم مصحح بود و به چاپخانه برای غلط‌گیری می‌رفت و هم روی

تصنیف‌هایی که بین مردم گل می‌کرد، شعرهایی، عکس آنچه در شعر اصلی بود، به فکاهی می‌ساخت.

مثلاً یک عکس شعر برای معدل شیرازی ساخت:

ای آنکه به ارباب خودت می‌نازی/ وای وای

نام تو بود معدل شیرازی/ وای وای ...

کارشان این بود. وقتی یک تصنیف، خوب گل

می‌کرد آقای مجرد تغییرشان می‌داد و یا برای

مصدق می‌ساخت یا برای بقایی و یا دیگرانی که

چلنگر با آن‌ها مخالف بود.

یک کار دیگر چلنگر، کنکاش در ادبیات بود که

ستون خوبی هم بود. مثلاً یکی از اشعار سعدی

را بررسی می‌کردند. مانند:

«یکی از بزرگان اهل تمیز/ حکایت‌کنند ابن عبدالعزیز»

خب، این آقای عبدالعزیز که بود؟ به این شیوه مطلب می‌نوشتند. اسم این ستون را الان به یاد نمی‌آورم. ۱۶ وقتی به

دوره‌های چلنگر نگاه کنید، این بخش را هم خواهید دید. مثلاً «وقتی افتاد فتنه‌ای در شام/ هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند».

می‌گفت این فتنه کجا بود؟ یعنی کودتا شد؟ یا مثلاً: «قبله‌ی عالم دستور داد که آن‌ها را بیرون کنند»؟ از این نوع

مضامین. شعر را به طنز بررسی می‌کردند. این‌ها کارهایی بود که ابداً کننده‌اش افراشته بود.

رنجبر دائمی: انتقادش از خلیل ملکی فقط به دلیل انشعاب او از

حزب توده بود؟! در مصاحبه‌ای با محمود ژندی^{۱۷} شنیدم که او هم

از مخالفت افراشته و کینه‌ی تندی که نسبت به انشعابیون داشت،

می‌گفت. پس می‌شود گفت که این دیدگاه شخصی افراشته بود؟

نوح: نه، ببینید، به زبان ساده بگویم: حزب نمی‌خواست خودش

همه را بزند در نتیجه چلنگر برخی را می‌زد.

رنجبر دائمی: جایگاه افراشته در حزب و در زمان انتشار چلنگر

چه بود؟

نوح: افراشته در حزب هیچ مقامی نداشت. عضو ساده‌ی حزب

توده‌ی ایران بود. همه‌ی ما اعضای تحریریه‌ی چلنگر، اعضای

ساده‌ی حزب بودیم. سنگسری، من، فریدون صهبایی، سید

ابوالفضل نیری و ... همه عضو ساده‌ی حزب بودیم. هیچ‌وقت هم کسی نمی‌گفت عضو حزب است یا نیست. کسی

حق سؤال نداشت. تشکیلات حزب در آن زمان مخفی بود.



رنجبر دائمی: آیا شما با سازمان‌های علنی حزب ارتباط داشتید؟ مثلاً با جمعیت ملی مبارزه با استعمار؟

نوح: بله، همه‌ی ما به آنجا می‌رفتیم و آن هم یک سازمان علنی بود که همه می‌توانستند با آن رابطه داشته باشند [...] «خانه‌ی صلح» در خیابان فردوسی روبه‌روی فروشگاه فردوسی بود؛ در یک کوچه‌ی بن‌بست. شب‌ها به آنجا می‌رفتیم. کسانی که کار تشکیلاتی نمی‌کردند، برای وقت‌گذرانی به «خانه‌ی صلح» می‌رفتند که در اطرافش آبجوفروشی بود، میخانه بود. بچه‌ها در «خانه‌ی صلح» همدیگر را می‌دیدند بعد دسته‌جمعی می‌رفتیم آبجویی می‌خوردیم یا در کافه‌ای می‌زدیم. گاهی هم افراشته بچه‌ها را مهمان می‌کرد.

رنجبر دائمی: از این طریق و از طریق خواندن روزنامه‌های علنی مانند بسوی آینده و شهباز و غیره آگاه می‌شدید درباره‌ی خط‌مشی حزب؟

نوح: بله.

رنجبر دائمی: ... و بعد آن خط‌مشی را در چلنگر منعکس می‌کردید! درست است؟ قصدم از این سؤال این است که مکانیزم سیاست‌گذاری در نشریه‌ی چلنگر را بهتر بفهمم و بدانم خط سیاسی چلنگر چگونه شکل می‌گرفت.

نوح: کاملاً. خط سیاسی چلنگر را خود افراشته با شعرایی که در چلنگر بودند منعکس می‌کرد و همه مواضع توده‌ای‌ها را می‌دانستند. همه می‌دانستند چه باید منتشر کنند و احتیاجی نبود که کسی به آن‌ها دستوری بدهد. زمانی که حزب

اعلامیه‌ای چاپ می‌کرد و می‌خواست درباره‌ی آن اعلامیه چیزی ساخته شود، آن اعلامیه را یکی از ما به نظم می‌ساخت. ولی بقیه‌ی کارها خیلی عادی بود و هرکسی که سوزهای داشت مطرح می‌کرد، می‌ساخت و می‌آورد و چاپ می‌شد.

رنجبر دائمی: حزب هرگز با شما تماس نمی‌گرفت و دستوری نمی‌داد؟ نوح: ابداً. می‌دانستند که ما کار خودمان را می‌کنیم و شعرهایی هم که می‌ساختیم همه در خط حزب بود. لزومی نداشت چیزی به ما بگویند و یا رهنمودی بدهند.

رنجبر دائمی: آیا هرگز حزب به چلنگر درباره‌ی خطاش تذکری داد؟ نوح: نه، هرگز. کسی چیزی نمی‌نوشت که احتیاج به تذکر حزب باشد. چلنگر یک جمله نداشت که بی‌هدف باشد. توفیق نشریه‌ای فکاهی بود که من هم با آن کار کردم. همه‌ی گردانندگان توفیق از دوستان من هستند. توفیق ضمن اینکه سیاسی بود، بسیار ملایم بود و خط خاصی نداشت. درباره‌ی گرانی گوشت و نان و... و دیگر مسائل انتقاد می‌کرد. ولی چلنگر

خطی را که از اول داشت تا به آخر دنبال کرد. یک مطلب عاشقانه در چلنگر نمی‌بینید. اگر هم مطلبی عاشقانه بود، سیاسی می‌شد.

آن زمان همه می‌دانستند که چه نشریه‌ای یا فردی با حزب است و چه نشریه یا فردی علیه حزب! به آن نشریه یا فردی که مخالف حزب بود همه حمله می‌کردند. لزومی هم به دستور هیچ کس نبود. در نتیجه دیدگاه چلنگر نسبت



به شوروی هم دیدگاه احزاب برادر بود؛ مانند تمام کمونیست‌های دنیا که خودشان را از احزاب برادر می‌دانستند. رنجبر دائمی: افراشته هم شعر معروف انقلاب اکبر را داد...

نوح: بله: «این قصه سی و چند سال است/ انگار که داستان حال است»... با این بیت شروع می‌شود. سنگسری هم شعری برای انقلاب اکبر ساخت. خیلی شعر خوبی است. در تک شماره‌های یک صفحه‌ای منتشر شد. همان زمان که چلنگر توقیف شده بود. من این شعر را در کتابم چاپ کردم:



«دل‌ها تپش گرفته و تنها به جنب و جوش/ می‌زی وسط نهاده و چندین نفر خموش/ بر دور ساعتی که به کندی رود جلو/ دادند گوش هوش...»



رنجبر دائمی: در اسفند ۱۳۳۱ به هنگام مرگ استالین هم ستایش از شوروی در چلنگر برجسته است. نوح: بله، میتینگی که در میدان فوزیه برای مرگ استالین برگزار شد، بی‌نظیر بود. رنجبر دائمی: درباره‌ی نام روزنامه‌ی چلنگر نوشته‌اید که انتخاب صادق هدایت بود...

نوح: افراشته می‌گفت: وقتی می‌خواستم امتیاز نشریه را بگیرم، صادق هدایت به من پیشنهاد کرد که: به نام چلنگر بگیر. اسم قشنگی ست. وقتی هم روزنامه درآمد، افراشته می‌گفت: کنار بساط روزنامه‌فروش‌ها می‌ایستادم تا ببینم چه کسانی چلنگر را می‌خرند. غروب رفتم به کافه فردوسی. بچه‌ها به من گفتند: آقای افراشته این چی بود که درآوردی؟ من کلی پکر شده بودم و تو لب رفته بودم. گوشه‌ای نشستم تا صادق هدایت آمد. هدایت گفت: روزنامه‌ات را دیدم، آفرین چه روزنامه‌ی

خوبی است. گفتم: این‌ها که همه بد می‌گویند و خوش‌شان نیامده. هدایت گفتم: آخه این روزنامه مال این‌ها که نیست! خواننده‌ی این روزنامه از میدان توپخانه به پایین است. روشنفکرها که این چیزها را نمی‌فهمند. افراشته می‌گفت: بعدها متوجه شدم که چقدر صادق هدایت درست تشخیص داده بود و چقدر درست می‌گفت. من خودم واقعاً شاهد بودم که توده‌ی مردم به چلنگر توجه داشتند. در زندان دیدم که زندانیان عادی شعرهای چلنگر را حفظ بودند و می‌خواندند. حتی کسانی که هیچ گرایش سیاسی نداشتند؛ چه برسد گرایش به حزب توده! خیلی‌ها بودند که اهل شعر بودند و ذوقی داشتند و خیلی از اشعار افراشته و جلی را از حفظ می‌خواندند.



رنجبر دائمی: خب، تأثیر چلنگر بر مطبوعات کشور تأثیر عمیقی بود...

نوح: خیلی عمیق بود. در مطبوعات فارسی، روزنامه‌ای با این شکل و محتوی نداشتیم. بله صوراسرافیل بود، اما صوراسرافیل، چلنگر نمی‌شود. من به یاد ندارم نشریه‌ی دیگری به غیر از آهنگری که خودم با گروهی از دوستان بعد از انقلاب در آوردم، مانند چلنگر بوده باشد. چلنگر "تا" ندارد "بی‌تا" ست! یکتاست!

رنجبر دائمی: چرا از استفاده از نام چلنگر در سال ۱۳۵۷ جلوگیری شد؟

نوح: من امتیاز چلنگر را داشتم. پسر افراشته، اجازه‌ی انتشار تمام آثار افراشته را به من داد؛ از جمله چلنگر را. تنها با این شرط که اگر خواستم روزنامه‌ای با نام چلنگر در بیاورم با نظر حزب باشد. من هم وقتی خواستم بعد از انقلاب چلنگر را منتشر کنم به دبیرخانه‌ی حزب رفتم. گفتم: می‌خواهم این روزنامه را منتشر کنم. گفتند: اگر مسئولیت روزنامه



**صفوف خود را در راه تشکیل جبهه
روزنامه نگاران دموکرات و دفاع
از آزادی مطبوعات فشرده تر کنیم**

**حزب توده ایران
هیچگونه وابستگی
به روزنامه آهنگر ندارد**

در صفحه ۶

۱۲ صفحه
۲۰ ریال



**تکلیفی ای قلم ای دست اگر
بیچی از خدمت محرومان سر**

آهنگر

ششمه اول خرداد ماه ۱۳۵۸

سال اول شماره ۵

اندر نبرد امیر طومار با مطبوعات

باویخت آن جمله طومارها
که نایب برآید از آن گسارها
ولسی کرچه بر حجم و نظیر بود
که بی خامیت چون جملیل بود
بقیه در صفحه ۶

ز طومار سر کرد یک باب اشیا
چه طومار لائسز چه طومار چیا
سیرگفت آی ملت من بی است
که حرفی بی استارخانه کن است

نخستین فاشیستی که تالانی کرد
جراحد حوالت به نجاتی گسود
برا او را نمب چون ز طومار بود
غلازش به طومار بسیار سود

**وزارت مطبوعات
نیابود باید کرد.**



آهنگر را در آورديم در حالى كه به رنگ قرمز چلنگر را زده بوديم و رويش آهنگر گذاشتيم. حزب به من گفت: تو به فكر خودت باش! فردا كه دادگاهى شدى چه مى خواهى پاسخ دهى؟ گفتم: شورا است. گفتند: شورا چيست؟ همه چيز به نام توست. امتياز روزنامه اى به نام آهنگر را [مرتضى] راوندى داشت و من به ياد نداشتم. ما آهنگر را منتشر كرديم و بعد بچه ها خبر دادند كه امتياز آهنگر را [مرتضى] راوندى دارد. آيا از آقاى راوندى اجازه گرفتيد؟ آهنگر در

شماره مخصوص انقلاب و شریعت ۲۲ صفحه ۵۰ ریال

آهنگر

سال اول شماره ۱۰۱ شماره ۱۰۱ مرداد ماه ۱۳۵۵

نویسنده: ۱۲ مرداد

نویسنده: ۲۱ مرداد

۹ آذر ۵۵

گفت: من مسئولیت آهنگر را به شما واگذار می‌کنم. خودت هم پاسخگو باش. قبول کردم و روی کاغذی امتیاز آهنگر را به من واگذار کرد. من هم آن را به تحریریه آوردم. به بچه‌ها گفتم: بزن بریم که دیگر کارمان درست است! رنجبر دائمی: تیراژ آهنگر هم خیلی بالا بود.

نوح: خیلی.

رنجبر دائمی: به یاد دارم که در میانه‌ی کار، آهنگر تذکری داده بود که ارتباطی با حزب توده ندارد. گمان می‌کنم در شماره‌ی ۴ یا ۵ بود.

نوح: خود حزب به ما گفت که این تذکر را بدهیم تا شما را به ما نچسبانند. محجوبی هم یک شعر ساخت: «ما چلنگر نیستیم آهنگریم».

رنجبر دائمی: آقای [منوچهر] محجوبی هم در تحریریه‌ی چلنگر شرکت داشت؟

نوح: نه، او کرمانشاه بود. گویا یکی دو شعر فرستاده بود که پس از تصحیح در چلنگر چاپ شد. اما آشنایی از نزدیک با چلنگر و "چلنگریون" نداشت. بعدها که سنگسری به توفیق آمد همه با او آشنا شدند. اما هیچ کدامشان با افرشته آشنا نبودند.

رنجبر دائمی: پس رابطه‌ی آهنگر با حزب بسیار متفاوت بود تا رابطه‌ی چلنگر با حزب توده؟

نوح: ما اصلاً تابع حزب نبودیم. من هر وقت به دبیرخانه می‌رفتم، روان‌شادان [اعضای کمیته‌ی مرکزی] هر کدام که بودند تا مرا می‌دیدند، می‌گفتند: اعدام باید گردد! آن‌ها می‌گفتند این چه نشریه‌ای است که در می‌آوری؟ می‌گفتم: شورا هست و من هم عضو این شورا هستم. اگر می‌خواهید من از شورا بیرون بیایم. آن وقت نشریه تندتر هم می‌شود. روزی [احسان] طبری به من گفت: نه، بگذار آهنگر باشد. به ترکیبش دست زن و به کسی هم نگو که من گفتم. کار خیلی خوبی است که این نشریه را منتشر می‌کنید.

رنجبر دائمی: برخی از کاریکاتورهای آهنگر واقعاً محشر است. کاریکاتور رضاخان و بازرگان که بازرگان می‌گوید: آسوده بخواب که ما بیداریم! و کاریکاتور بزرگ آخرین شماره. «از مشروطه به بعد» آن هم خیلی عالی است.

نوح: شعر آخرین شماره از من است:

جشن مشروطه‌ی بی شاه و لعین

بر همه خلق مبارک آمین

در هر شماره سه یا چهار شعر داشتم. در جلد اول یادمانده‌ها^{۱۸} هم در این باره نوشته‌ام.

از : نون سمانی جشن مشروطه‌ی بی شاه ...

جشن مشروطه، بی شاه لعین
جشن مشروطه بدون طاغوت
که: "بله" بنده که اینجا شاهم
که: "بله ضدفلوالم من
تا که آزاد کنم ملت را
زحمت و رنج فراوان بردم
بدرم نیز در این ره کوشیدم
ما همه هستیم آزادخواه
من ادامه ده راه شهنام
آن فرزندک چه خدمتها کرد
لیک از زحمت بسیار کنیبد
همه بودند از او راضی و شاد
فرخی، "عشقی، از او خشنود
بود با مردم روحانی دوست
منکه فرزند چنین بی پدرم
تا که تکبیل کنم مشروطه
"دب" کارتر را کردم دسمال
همه بودند به عهدم آزاد
کسی از دست من آزرده نشد
بجز از بی‌وطنان، بدبینان
کس نشد گشته بدوران حقیر
الغرض حامی مشروطه منم
هر که جز من سخن از حق گوید
حق فقط حرف من و بابام است
حق ندارد کسی از خود و کلان

بود اگر شاه کون مصدر کار
حقنه میگرد بم این سخنان
رادیو، تی وی، روزی ده بار
که شهنشاه چنین فرمودند

آری، ای ملت بیدار و عزیز
گشتای راحت از حیل شاه
گشتای راحت از جنگ ساواک
لیک راحت منین جان برار
هست ساواک و سیا با موساد
همه هستند در این فکر و خیال
باش هشیار و بز با تیشه
دولت ملّسی با ادراک
تو فقط باید با شور و شتاب
زود باید بشوی دست بکار
یونگ دنیای عمو سام و سیا
بگند باز ترا خوار و اسیر
تا که دشمن ز تو نومید شود
جشن مشروطه و دیگر اعیان
فارغ از شاه و سیا و ساواک

در رجزخوانی خود شام و ناهار
که بله، شاه چنین است و چنان
مینود این سخنان را تکرار
چونکه در فکر رعیت بودند

بعد عمری ستم و زجر و ستم
از ادا و قهر و قریله شاه
از گوریلای الدنگ ساواک
بزنی چرت که ساواک بیدار
در فن حیل گریه با استاد
تا دوباره بگندت به جوال
از همه دشمن مردم ریشه
فکر باز سازی این ساواک
نقشه‌ها را بکنی نقش بر آب
تا که خدمت زنند باز مهیار
قصه دارد که به تزویر و ریا
جان من، مسئله را سخت بگیر
روزگار تو همه چون عید شود
همه را جشن بگیر دلشاد
نفسی برکت در پهنه خاک

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ به نوشته‌ی نصرت‌الله نوح، آشنایی او با محمد علی افراشته در «دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ [که] مقارن بود با اول ماه مه» صورت می‌گیرد. نصرت‌الله نوح، یادمانده‌ها، جلد اول، انتشارات کاوه، سن حوزه، ۱۳۸۰، ص ۸۹
- ۲ محمد تربتی در خاطراتش نوشته است: «در یکی از شب‌های آخر زمستان ۱۳۳۳، مهندس گرمان که مسئول برخی از کارهای فنی حزب بود، با سر تراشیده به سر قرار خیابانی‌ام آمد و گفت: قرار شده که در یک گروه چهار نفره و به همراه محمد رضا قدوه (دبیر جمعیت مبارزه با استعمار)، رحیم نامور (مدیر روزنامه‌ی شهباز) و محمد علی افراشته (مدیر روزنامه‌ی چلنگر)، از کشور خارج شوی. خودتان را باید به ریخت و قیافه‌ی دهقانان آذربایجان درآورید. از آنجا وارد خاک شوروی می‌شوید. چون تو جوان‌ترین فرد گروهی، مسئولیت گروه با توست...»، محمد تربتی، از تهران تا استالین آباد، چاپ یکم، نشر نقطه، ایالات متحده آمریکا، تابستان ۱۳۷۹، ص ۴۹
- ۳ نصرت‌الله نوح، یادمانده‌ها، پیش‌گفته، جلد اول، ص ۹۶
- ۴ همان، ص ۱۴۰
- ۵ اولین شماره‌ی دوره‌ی هفتم، سال اول نامه‌ی مردم، در روز چهارشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۵۷ در ایران منتشر شد.
- ۶ چلنگریکی از پرخواننده‌ترین هفته‌نامه‌های فکاهی-سیاسی ایران در پایانه‌ی دهه‌ی بیست و آغاز دهه‌ی ۳۰ بود (۱۳۲۹-۱۳۳۱). این هفته‌نامه را زنده یاد محمد علی افراشته، شاعر و طنزنویس بزرگ گیلانی انتشار می‌داد؛ به همکاری ابوتراب جلی و در شهر تهران. سر عنوان این هفته‌نامه این بود: بشکنی ای قلم ای دست اگر/ پیچی از خدمت محرومان سر. از ویژگی‌های آن یکی هم این بود که افراشته (۱۳۳۸-۱۲۸۷، صوفیه) پاره‌ای از طنزنامه‌ها و شعرهای خود را به گیلکی در این هفته‌نامه می‌آورد. پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شماری از شاگردان و دوستان این طنزنویس برجسته‌ی ایران، به انتشار دوباره‌ی چلنگر دست زدند و این بار با نام آهنگر. سمت و سوی نشریه و ترکیب همکاران آن، با اطلاعیه‌ای که در کیهان، ۲۷ فروردین ۱۳۵۷ درج شد، به آگاهی همگان رسید: «فردا منتشر می‌شود: آهنگر به جای چلنگر، طنزنامه‌ی آهنگر برای کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، بازرگانان و دانشجویان... با طنزی کوبنده و مردمی، دست‌پخت: محمد علی افراشته، جمشید ارجمند، محمدتقی اسماعیلی، محمود پاینده پناهی سمنانی، رباب تمدن، فریدون تنکابنی، امین خندان، مظفر درفشی، مهین رضایی، خلیل سامانی، احمد سخاورد، م.م. سنگسری، حسین عازمیخواه، جواد علیزاده، غلامعلی لطیفی، منوچهر محجوبی، نصرالله نوح». (برگرفته از کتاب گریز ناگزیر، نشر نقطه، ۱۳۸۷، صص ۱۷۴ و ۱۷۵)
- ۷ علاوه بر آیندگان، نشریات مطرح دیگر مانند تهران مصور، امید ایران، پیغام امروز، ندای آزادی، آزادی و... قربانی نخستین توقیف گسترده‌ی مطبوعات پس از انقلاب شدند.
- ۸ برای شناخت بیشتر از ابعاد دیگر زندگی فرهنگی و سیاسی نصرت‌الله نوح، به مستند «یادمانده‌هایی به یاد ماندنی»، ساخت احمد جواهریان، که در صفحه‌ی <https://youtu.be/HufnaEKXrxM> قابل دسترس می‌باشد، مراجعه شود.
- ۹ در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰، شعبان جعفری تعدادی از اوباشان خود را برای حمله به اماکن مربوط به حزب توده در مرکز شهر تهران بسیج کرد. این حملات در حالی رخ داد که در همان روز، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به حزب توده میتینگ بزرگی در محوطه‌ی دانشگاه تهران تشکیل داده بود و سرهنگ ژاندارمری نوری شاد به طرز مشکوکی جان خود را از دست داد. اوباشان به رهبری شعبان به «خانه صلح» و دفاتر روزنامه‌های توده‌ای، از جمله چلنگر، در همان روز به شکل وحشیانه هجوم بردند. نگاه کنید به: خاطرات شعبان جعفری، به کوشش هما سرشار، نشر ناب، لوس‌آنجلس، ۱۳۸۱، صص ۸۹ تا ۱۰۷.

- ۱۰ شماره‌ی نخست شب چراغ به همت ابوتراب جلی در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۳۱ منتشر شد تا آذر همان سال جلی ۱۹ شماره شب چراغ را به انتشار رساند.
- ۱۱ بررسی دوره‌ی چلنگر حکایت از این دارد که در فاصله‌ی تیر و مرداد ۱۳۳۱ روزنامه توانست با نام اصلی خود، نامه‌ی چلنگر، چاپ و توضیح شود.
- ۱۲ انتقاد به دکتر مصدق در نشریه‌ی چلنگر پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ادامه یافت، گاه حتا بسیار تندتر از پیش از آن تاریخ.
- ۱۳ این آخرین شماره دوره‌ی چلنگر است. صلح دنیا یکی از عناوین جایگزین نشریه‌ی شب چراغ به مدیریت جلی هم بود.
- ۱۴ پرویز کلانتری ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۵ درگذشت.
- ۱۵ نصرت‌الله نوح، بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی، انتشارات کاوه (سن حوزه)، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۳، صص ۲۰۱ تا ۲۳۱
- ۱۶ این ستون «تبعات تاریخی» نام داشت.
- ۱۷ محمود ژندی، صاحب امتیاز روزنامه‌ی بسوی آینده، مصاحبه با حمید احمدی، طرح تاریخ شفاهی انجمن مطالعات تاریخ شفاهی ایران، برلن، ۲۶ مرداد ۱۳۷۴ خورشیدی
- ۱۸ نصرت‌الله نوح، یادمانده‌ها از بزرگ علوی تا رحمان هاتفی، خاطرات ادبی، هنری، سیاسی، انتشارات کاوه سن حوزه، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰، صص ۲۶۹ تا ۲۹۶